

## سقراط در جست‌وجوی حقیقت

محمد فنائی اشکوری\*

### چکیده

سقراط نامی است که با حکمت پیوند جاودانی یافته است. در اهمیت سقراط همین بس که او استاد محبوب افلاطون است. افلاطون کسی است که فیلسوفی همچون وایتهد درباره‌اش می‌گوید: تمامی فلسفه غرب چیزی جز تعلیقاتی بر فلسفه او نیست. ارسطو نیز که به «فیلسوف مطلق» شهرت دارد و فلسفه اسلامی و غربی وامدار اویند، شاگرد باواسطه سقراط است. جایگاه سقراط در حکمت و فضیلت تا جایی است که برخی او را پیامبر پنداشته‌اند. اینکه سقراط آموزگار فرزاندگی است، قولی است که جملگی برآنند.

هدف این پژوهش اجمالی، آگاهی از حیات و آشنایی با شیوه تفکر سقراطی و نقش او در گسترش فرزاندگی است. با تأمل در آثار برجای مانده حاوی حکمت سقراطی و تحلیل آنها، خواهیم یافت که سقراط فقط مرد اندیشه نبود، بلکه حکمت و فضیلت را به عنوان عناصر جدایی‌ناپذیر در وجود خویش جمع کرده بود. او با ابداع روش استقرایی ویژه‌اش و جست‌وجوی خستگی‌ناپذیرش در نیل به ذات و حقیقت اشیا، تفکر فلسفی را در مسیر راستینش قرار داد.

**کلیدواژه‌ها:** سقراط، حکمت، استقرا، تعریف، دیالکتیک، معرفت، فضیلت.

## مقدمه

او بین قوت جسمانی و روحی جمع کرده بود. در شجاعت، حلم و تواضع کمتر کسی بر او می‌توانست پیشی گیرد. در سیرت و منش بسیار نیکو بود، اما از جمال صورت بهره چندانی نداشت. مادرش، فنارت، قابله بود. از سقراط سه فرزند بر جای ماند. برخی سقراط را شاگرد آناکساگوراس و دامون<sup>(۱)</sup> دانسته‌اند. وی پس از آن از شاگردان آرخلائوس<sup>(۲)</sup> گردید. برخی از او به عنوان برده‌ای یاد کرده‌اند که در آکروپولیس پیکرتراشی می‌کرده است.<sup>(۳)</sup>

سقراط در دانش و فرزندی سرآمد بود و نیز اهل تفکر و تأمل. از حالات شگفت او خلسه‌ها و جذبه‌های طولانی بود که برخی آنها را به حالات عرفانی و برخی تمرکز در تفکر تفسیر کرده‌اند. وی به امر تعلیم مردم اهمیت بسیار می‌داد و برای این کار برخلاف سوفسطاییان مزدی دریافت نمی‌کرد. او بسیار شجاع، باوقار، باگذشت و اهل زهد و قناعت بود و از پرخوری و شرب خمر و کارهای پست اجتناب می‌کرد. سرانجام سقراط به جرم ایجاد انحراف در افکار جوانان و انکار خدایان یونانی و اعتقاد به خدایی جدید، به مرگ با نوشیدن شوکران محکوم گردید. سقراط با اینکه امکان فرار داشت، اما چنین نکرد و حکم را پذیرفت. برخی برآنند که علت اصلی قتل سقراط مخالفتش با دموکراسی یونانی بود.<sup>(۴)</sup> اما دفاعیه سقراط آشکارا دلالت دارد بر اینکه وی علت مرگش را دشمنی مردمی می‌داند که او در مناظراتش برای توجه دادن آنها به حقیقت، نادانی‌شان را آشکار می‌کرد و بدین سان خشم آنها را برمی‌انگیخت.

نخستین مسئله در شناخت آراء سقراط این است که چگونه می‌توانیم از اندیشه‌های او اطلاع حاصل کنیم. سقراط اهل نوشتن نظراتش نبود و از سنت شفاهی گفت‌وگو در تعلیم و تعلم پیروی می‌کرد. اما سه گزارش از

تبار فلسفه اسلامی و فلسفه غربی به افلاطون و ارسطو می‌رسد که بر سر سفره حکمت سقراط نشسته‌اند. از این رو، بی‌شک، سقراط یکی از برجسته‌ترین آباء حکمت و تأثیرگذارترین بنیان‌گذاران تفکر فلسفی است. درباره حیات و حکمت سقراط در شرق و غرب سخن بسیار گفته‌اند و کمتر کتابی را در تاریخ اندیشه به طور عام و فلسفه به طور خاص می‌توان یافت که به تحلیل آموزه‌های سقراط و تجلیل شخصیت او نپرداخته باشد. اما نقش سقراط چنان دوران‌ساز است که از نگاه دوباره به آن‌گریزی نیست. موضوع محوری در این تحقیق، چپستی حکمت سقراطی است. اما برای فهم این موضوع، ناگزیر به تأمل در پرسش‌های زیر هستیم: از حیات سقراط چه می‌دانیم؟ سقراط برای کشف حقیقت از چه شیوه‌ای استفاده می‌کرد؟ او در تفکر فلسفی خود به چه موضوعاتی اولویت می‌داد؟ سهم سقراط در تفکر فلسفی چیست؟ و سرانجام، راز ماندگاری سقراط در چیست؟ غرض راقم این نوشتار از طرح حکمت سقراطی، نه پرداختن به بخشی از تاریخ فلسفه، بلکه از آن‌روی است که سقراط می‌تواند برای دانشجویان فلسفه‌الگویی از خردورزی و فضیلت‌مندی باشد. تأمل در حیات سقراط و تأملات او برای همه تشنگان معرفت و فضیلت، خاصه حکمت‌جویان، درس آموز است.

## حیات سقراط

سقراط (۳۹۹-۴۷۰ پ.م) نخستین فیلسوف بزرگی است که در آتن چشم به جهان گشود. گفته‌اند: پدرش، سوفرونیسکوس، شغل سنگ‌تراشی داشت. اما سقراط در حرفه پدر نماند. وی به عنوان سرباز در آتن خدمت می‌کرد. گویند: وی جنگجویی بسیار سالم و نیرومند بود.

آراء او از سوی معاصران سقراط در دست است: گزارش اریستوفانس<sup>(۵)</sup> شاعر و نمایش‌نامه‌نویس، کسنوفانس نظامی و افلاطون حکیم. اما این گزارش‌ها روایت‌های مختلف و گاه ناسازگاری از سقراط می‌دهند. سقراط اریستوفانس یک فیلسوف طبیعی و سوفسطایی است که در مقابل اخذ وجه، فن مناظره و قوی نشان دادن دلیل ضعیف را یاد می‌دهد و منکر وجود خدایان شهر است.

سقراط از تأثیرگذارترین فیلسوفان تاریخ بشر است. آموزه‌های او و همچنین حیات و مرگش همواره کانون تأمل فیلسوفان بوده است.<sup>(۷)</sup> افلاطون و ارسطو که آباء فلسفه بشری محسوب می‌شوند بر خوان حکمت سقراطی نشسته‌اند. علاوه بر این، مکتب‌های گوناگونی از حکمت سقراط زایش یافت که معروف‌ترین آنها عبارتند از: مکتب مگاریا، مکتب کونیک‌ها و مکتب کورنائیک‌ها.<sup>(۸)</sup> بی‌شک، زندگی و شخصیت سقراط آن‌گونه که در تاریخ منعکس شده، مصون از افسانه‌پردازی نبوده است، اما همین چهره که ترکیبی است از حقیقت و افسانه، توانسته تأثیری ماندگار و نامی جاودان از سقراط بر جای گذارد.

### حکمت سقراطی

آتین در زمان سقراط دوران طلایی خود را می‌گذراند. سپاه ایران در پلاته شکست خورده بود و زمینه برای فعالیت‌های فرهنگی و علمی فراهم بود. سقراط از این زمینه بهره‌برداری کرد. وی با اندیشه‌های فلاسفه پیشین و آراء آناکساگراس آشنا بود. او نیز مانند سوفسطاییان به مسائل انسانی می‌پرداخت و همچون آنان هدف اصلی فعالیت‌های فلسفی‌اش آموزش و پرورش و هنر نیک زیستن بود، لیکن با انگیزه و نتیجه‌ای متفاوت با آنان. برخلاف سوفسطاییان که یا منکر امکان شناخت بودند و یا شناخت را نسبی می‌دانستند، سقراط در جست‌وجوی معرفت یقینی بود. وی از سویی، جهان‌شناسی فیلسوفان را متناقض و ناسازگار می‌دید و راه‌حلی در توافق دادن بین آنها نمی‌یافت و از سوی دیگر، می‌دید که این نظریات

سقراط افلاطون متفاوت با همه این‌هاست. فیلسوف طبیعی نیست؛ مخالف سوفسطاییان است؛ معلم رسمی و مزدبگیر نیست؛ منتقد اخلاقیات عامه است و اصول اخلاقی بدیعی را تعلیم می‌دهد. حال از کدام سقراط در تاریخ فلسفه باید سخن گفت؟ معمولاً کتب تاریخ فلسفه روایت افلاطون را انتخاب می‌کنند. سقراط در این روایت از نظر فلسفی جالب‌تر به نظر می‌آید. مورخان در اینجا آثار افلاطون را طبقه‌بندی می‌کنند. آراء موجود در آثار دوره اول را به سقراط نسبت می‌دهند و آثار دوره دوم را مبین آراء خود افلاطون می‌شمارند. بدین‌سان اپولوچی را متعلق به دوره نخست و فیدو را متعلق به دوره دوم محسوب می‌کنند. در کتب رایج تاریخ فلسفه در بیان اندیشه‌های سقراط، آثار دوره نخست

سقراط است.

سقراط افلاطون متفاوت با همه این‌هاست. فیلسوف طبیعی نیست؛ مخالف سوفسطاییان است؛ معلم رسمی و مزدبگیر نیست؛ منتقد اخلاقیات عامه است و اصول اخلاقی بدیعی را تعلیم می‌دهد.

حال از کدام سقراط در تاریخ فلسفه باید سخن گفت؟ معمولاً کتب تاریخ فلسفه روایت افلاطون را انتخاب می‌کنند. سقراط در این روایت از نظر فلسفی جالب‌تر به نظر می‌آید. مورخان در اینجا آثار افلاطون را طبقه‌بندی می‌کنند. آراء موجود در آثار دوره اول را به سقراط نسبت می‌دهند و آثار دوره دوم را مبین آراء خود افلاطون می‌شمارند. بدین‌سان اپولوچی را متعلق به دوره نخست و فیدو را متعلق به دوره دوم محسوب می‌کنند. در کتب رایج تاریخ فلسفه در بیان اندیشه‌های سقراط، آثار دوره نخست

تأثیری در زندگی انسان و مهم‌ترین عناصرش (ارزش‌های اخلاقی) ندارند. او با شبهه‌های سوفسطاییان و حتی تعلیم خلاف اخلاق آنها نیز مواجه بود.

سقراط نخست به مسائل طبیعی علاقه‌مند بود. در این باب، او از بنیان تفکر غایت‌انگاری است؛ چنان‌که می‌گوید: فاصله خورشید با ما چنان است که هم از نور آن بهره‌گیریم و هم از سوزش آن مصون باشیم. اما وی در نهایت از این مسلک روی‌برافت و به تعمق در اخلاق پرداخت. سقراط به مابعدالطبیعه نیز چندان دلبسته نیست. هرچند گاهی از خدایان سخن می‌گوید، اما محور تفکرش انسان است. از نظر او، عقل انسان جزئی از عقل کلی یا روح عالم است.

«خود را بشناس!» مهم‌ترین موضوع معرفت برای سقراط شناخت خود یا نفس بود. هیچ چیز برای او در این رتبه از اهمیت نبود. هدف اصلی فعالیت فلسفی او پرورش روح از راه توجه به درون بود. حقایقی که سقراط به یافتن تعریف آنها علاقه‌مند بود عمدتاً مربوط به نفس و احوال و افعال آن بود. از این رو، شناخت مفاهیم انسانی و اخلاقی همچون عدالت، شجاعت و دین‌داری برای او بسیار اهمیت داشت. برای سقراط شناخت روح و مواظبت از روح در رأس همه امور قرار داشت. به نظر او، زندگی ارزشمند باید براساس معرفت باشد و رفتار و منش انسان بر پایه حکمت و خرد. او هم خود به دنبال این حکمت بود و هم دیگران را تشویق به فراگیری آن می‌نمود. حکمت سقراط اساساً حکمت اخلاقی و فلسفه زندگی است. او را آغازگر فلسفه اخلاقی می‌دانند.<sup>(۹)</sup> او فیلسوف اخلاق است و به شیوه برهانی و استدلالی مفاهیم و قضایای اخلاقی را تجزیه و تحلیل می‌کند، نه به شکل خطایی یا توسل به سنت‌های جاری. اخلاق و فضیلت، هم مشغله ذهنی او بود و هم در شخصیت او

آشکار بود. وقتی هاتف معبد دلفی اعلام کرد که سقراط خردمندترین انسان است، سقراط در اندیشه فرو رفت تا وجه آن را دریابد؛ زیرا او می‌دید که چیزی بیش از دیگران نمی‌داند. با تأمل دریافت که فرق او با دیگران در این است که او می‌داند چیزی نمی‌داند؛ توجه و آگاهی او به جهلش او را از دیگران ممتاز می‌کرد. این اقرار به جهل به معنای عدم تعهد او به باورهای اخلاقی نبود. او دارای باورهای اخلاقی محکمی بود. جهل سقراط غیر از نیهیلیسم سوفسطایی است. آنان کوشش برای شناخت حقیقت عالم و پدیده‌های آن را بی‌حاصل تلقی می‌کردند، فهم مسائل اخلاقی را حتی دشوارتر می‌دیدند، و در نهایت، به نسبییت اخلاقی رسیدند. اما سقراط از این دشواری به ناامیدی نمی‌رسید. او جست‌وجو برای شناخت را بالاترین فضیلت محسوب می‌کرد. از این رو، به هر گونده‌ای گوش می‌سپرد تا چیزی بیاموزد.

### دیالکتیک سقراطی

برخلاف سوفسطاییان که درباره موضوعات مطرح‌شده خطابه‌های بلند ایراد می‌کردند، سیره علمی و تعلیمی سقراط این بود که در اطراف شهر می‌گشت و با مردم درباره مسائل اساسی زندگی یعنی اخلاق و سیاست گفت‌وگو می‌کرد. او نخست پرسش‌هایی را طرح می‌کرد؛ همچون: عدالت چیست؟ دوستی چیست؟ شجاعت چیست؟ و از مخاطب پاسخ می‌خواست. آن‌گاه پاسخ‌های داده شده را مورد نقد قرار می‌داد. او با طرح سلسله‌ای از پرسش‌های دیگر و استنتاج از مخاطب بحث را ادامه می‌داد. آن‌گاه مواردی را به عنوان نقض پاسخ ارائه شده پیش می‌آورد و نشان می‌داد که پاسخ داده شده مخدوش است و یا احتیاج به تکمیل دارد. بدین ترتیب، به طرف بحث، که فکر می‌کرد چیزی می‌داند،

نشان می‌داد که چیزی نمی‌داند. بدین‌سان، شوق دانستن را در او ایجاد می‌کرد؛ سپس با هم به سوی رسیدن به پاسخ درست حرکت می‌کردند.

از نظر سقراط، خروج از جهل مرکب و پی بردن به جهل خود قدم نخست و ضروری برای رسیدن به معرفت است. وقتی از دوست خود خرفون<sup>(۱۰)</sup> شنید که هاتف دلفی گفته است: سقراط خردمندترین مردمان است، پس از مدتی تفکر، آن را چنین تعبیر کرد: این بدان معنا نیست که سقراط بسیار می‌داند و یا حتی بیش از دیگران می‌داند، بلکه بدین معناست که او به جهل خود علم دارد.

این روش را «آیرونیآ» گویند که در یونانی به معنای حيله‌گری است و افلاطون از آن به «طنز سقراطی» تعبیر می‌کند و این همان است که به «دیالکتیک سقراطی» معروف است. «آیرونیای سقراطی»... به وجه کلی عبارت است از فرامودن به نادانی و میل آموختن از کسی، بر آهنگ آنکه بطلان پنداشته‌های او را به یاری پرسش‌های ماهرانه آشکار سازد.<sup>(۱۱)</sup>

مبنای این روش این بود که به نظر سقراط درون هر انسانی سرچشمه معرفت است و کافی است که زمینه برای ظهور و شکوفایی آن فراهم شود. از اینجا بود که سقراط نقش خود را همچون مامایان کمک به تولد معرفت می‌دانست. با به‌کارگیری درست عقل، کودک معرفت زاییده می‌شود. از این‌رو، در محاورات سقراط عقل و منطق حاکم است. او احساسات را مداخله نمی‌دهد و از چیزی به خشم یا شوق نمی‌آید.

نسبت می‌دهیم. این حقیقت باید امری مشترک باشد که در همهٔ مصادیق حضور دارد. آنچه که در موارد مختلف متفاوت است، آن حقیقت کلی و مشترک نیست. حقیقت ثابت و ذات امور در همهٔ موارد یکسان است. این حقیقت ثابت در فلسفهٔ شاگرد او افلاطون به عنوان صورت کامل، ثابت و ازلی اشیا مطرح شد. اما، چنان‌که ارسطو می‌گوید، سقراط برخلاف افلاطون برای آنها وجود جداگانه قایل نبود. او در پی دستیابی به مفاهیم ثابت بود، نه موجودات ثابت. به تعبیر ارسطو، سقراط در پی کلیات بود. پس حقیقت عدالت اولاً، چیزی است که در همهٔ افراد و افعال موصوف به عدالت یافت می‌شود؛ ثانیاً، در غیر این افراد و افعال موصوف به عدالت یافت نمی‌شود؛ ثالثاً، وجود آن در این افراد و افعال، آنها را متصف به عدالت می‌کند. تعریفی که سقراط در پی یافتن آن بود آن است که حقیقت چیزی را به طور جامع و مانع بیان کند. این موضع در قبال سوفسطاییان بود که قایل به نسبییت بودند و ضرورت و کلیت را انکار می‌کردند. آنها انسان را مقیاس هر چیزی می‌دانستند و دستیابی به معرفت یقینی همگانی و کلی را منکر بودند. پاسخ سقراط این بود که آری، اگر راه شناخت را منحصر در حس بدانیم، متعلق آن فقط جزئیات متغیر خواهد بود و معرفت قابل اعتمادی حاصل نخواهد شد؛ اما نه راه معرفت راستین حس است و نه متعلق معرفت جزئیات است. معرفت حقیقی از راه عقل حاصل می‌شود و به کلیات تعلق می‌گیرد. معرفت حقیقی کلی و مطلق است که معیار ثابت و کلی دارد و افراد مقیاس آن نیستند.<sup>(۱۲)</sup> جزئیات ممکن است تغییر کنند و متفاوت باشند، اما کلی ثابت و یکسان است. این ثابت و یکسانی در تعریف نشان داده می‌شود. حقیقت اشیا همان وجه ثابت و مشترک آنهاست. برای رسیدن به این وجه ثابت و مشترک، مصادیق یک نوع را

نشان می‌داد که چیزی نمی‌داند. بدین‌سان، شوق دانستن را در او ایجاد می‌کرد؛ سپس با هم به سوی رسیدن به پاسخ درست حرکت می‌کردند.

از نظر سقراط، خروج از جهل مرکب و پی بردن به جهل خود قدم نخست و ضروری برای رسیدن به معرفت است. وقتی از دوست خود خرفون<sup>(۱۰)</sup> شنید که هاتف دلفی گفته است: سقراط خردمندترین مردمان است، پس از مدتی تفکر، آن را چنین تعبیر کرد: این بدان معنا نیست که سقراط بسیار می‌داند و یا حتی بیش از دیگران می‌داند، بلکه بدین معناست که او به جهل خود علم دارد.

این روش را «آیرونیآ» گویند که در یونانی به معنای حيله‌گری است و افلاطون از آن به «طنز سقراطی» تعبیر می‌کند و این همان است که به «دیالکتیک سقراطی» معروف است. «آیرونیای سقراطی»... به وجه کلی عبارت است از فرامودن به نادانی و میل آموختن از کسی، بر آهنگ آنکه بطلان پنداشته‌های او را به یاری پرسش‌های ماهرانه آشکار سازد.<sup>(۱۱)</sup>

مبنای این روش این بود که به نظر سقراط درون هر انسانی سرچشمه معرفت است و کافی است که زمینه برای ظهور و شکوفایی آن فراهم شود. از اینجا بود که سقراط نقش خود را همچون مامایان کمک به تولد معرفت می‌دانست. با به‌کارگیری درست عقل، کودک معرفت زاییده می‌شود. از این‌رو، در محاورات سقراط عقل و منطق حاکم است. او احساسات را مداخله نمی‌دهد و از چیزی به خشم یا شوق نمی‌آید.

### استقراء و تعریف

سقراط به تعریف لفظی واژه‌ها قانع نبود، بلکه درصدد یافتن حقیقت و ذات امور بود. او می‌خواست بداند که خود عدالت چیست که ما به افراد و اوضاع مختلف

همین‌طور ادامه پیدا کند. چون در این روند از بررسی موارد جزئی به تعاریف کلی یا از تعاریف ناقص‌تر به تعاریف کامل‌تر سیر می‌شود، آن را استدلال استقرائی نیز نامیده‌اند.

غرض سقراط جست‌وجوی حقیقت بود. او به دانش سطحی قانع نبود. سقراط بین معرفت و باور صادق تفکیک می‌کند. در معرفت علم به چرایی نیز هست. از این‌رو، معرفت استحکام بیشتری از صرف باور صادق دارد. دانش تقلیدی و سطحی اعتباری ندارد. هر چیزی قابل سؤال است و جواب قاطع و حاضر و آماده وجود ندارد. هر جوابی خود مورد سؤالات بسیار واقع می‌شود. از این‌رو، سقراط روش دیالکتیک پرسش و پاسخ را طرح نمود.

### معرفت و فضیلت

بین معرفت‌شناسی سقراط و تفکر اخلاقی او ارتباط وثیقی هست. چرا سقراط در جست‌وجوی چنین معرفتی بود؟ معرفت از آن حیث برای سقراط مطلوب است که عین فضیلت است. برای او غایت اخلاقی و عملی شناخت اهمیت داشت، نه جنبه نظری صرف آن. شناخت خیر و شر از فضیلت جدا نیست، بلکه عین آن است. از نظر سقراط، فکر درست زاینده عمل درست است. هر انسانی طالب نیکویی است و هیچ‌کس به دنبال زشتی و بدی نیست. شر از آن حیث که شر است برای کسی مطلوب نیست، از این‌رو، هیچ‌کس آگاهانه مرتکب خطا نمی‌شود. خطا حاصل جهل و عدم تشخیص خیر است. کسی که مرتکب خطا می‌شود، از آن‌روست که آن را نیک می‌پندارد و در تشخیص خیر و شر اشتباه می‌کند. اگر کسی به راستی بداند چیزی بد است مبادرت بدان نخواهد کرد. پس اگر کسی خیر واقعی خود را بداند به آن عمل می‌کند. از این‌رو، معرفت برای فضیلت کافی است. بدون

مطالعه می‌کنیم. جنبه‌های متغیر و متمایز مصادیق را کنار می‌نیمیم. جنبه‌های ثابت و مشترک آنها را کشف و حفظ می‌کنیم و بدین ترتیب به شناخت حقیقت اشیا نایل می‌گردیم. پس شناخت اشیا در دو مرحله صورت می‌گیرد: مطالعه مصادیق که به آن «استقراء»<sup>(۱۳)</sup> گفته می‌شود، و رسیدن به وجه مشترک و ثابت که به آن «تعریف»<sup>(۱۴)</sup> گفته می‌شود.

استقراء و تعریف دو مفهوم اساسی در منطق هستند که به گفته ارسطو، میراث سقراط به شمار می‌روند. بین افراد انسانی در جهات مختلف تفاوت هست، اما تعریف انسان بر هر انسانی به گونه یکسان صدق می‌کند. همه انسان‌ها حیوان ناطق می‌باشند. تعریف وجه ثابت و تغییرناپذیر امور را بیان می‌کند. در امور اخلاقی نیز چنین است. رفتارها و ارزش‌های افراد و جوامع ممکن است متفاوت باشد، اما حقیقت و ذات ارزش‌ها متفاوت نیست. عدالت یک طبیعت و ذات ثابت و تعریف واحدی دارد و هر مصداق و موردی از عدالت باید واجد آن باشد. وی به همین شیوه، مفاهیمی همچون خیر، عدالت، شجاعت، زیبایی و دوستی را تعریف می‌کند. این نظریه‌ای است که نسبت را نفی می‌کند. سقراط این روش را برای شناخت مفاهیم اخلاقی به کار می‌برد و در این زمینه موفق نیز بود؛ اما او به موضوعات دیگر همچون مسائل علوم طبیعی نمی‌پرداخت. پس نباید پنداشت که روش سقراط در تعریف در هر زمینه‌ای تنها روش یا بهترین روش وصول به حقیقت است.

بنابراین، روش سقراطی برای جست‌وجوی حقیقت با اقرار به جهل و طلب علم شروع می‌شود؛ از طریق پرسش و پاسخ ادامه می‌یابد و به تعریفی می‌رسد. این تعریف خود ممکن است مورد پرسش و پاسخ واقع شود تا به تعریف بهتری برسد و این شیوه ممکن است

ممکن است به رغم اطلاع از قبح عملی، مرتکب آن شود؛ زیرا انسان ممکن است دچار سستی اخلاقی و ضعف اراده (آکرازییا) باشد. ضعف اراده را نمی‌توان تنها با دانستن رفع نمود. اگر تنها منشأ خطا جهل باشد، ملامت و مجازات مجرمان وجهی نخواهد داشت.

برخی گفته‌اند: مراد سقراط این نیست که هر نوع دانشی انسان را از خطا بازمی‌دارد، بلکه مراد دانش راسخی است که به مرحله باور رسیده باشد. باور یک امر وجدانی و درونی است که وقتی حاصل شود شخص را از عمل خلاف بازمی‌دارد. در موارد وقوع خطا، یا چنین باوری وجود ندارد و یا دست‌کم در حین مبادرت چنان ضعیف است که قابل اعتنا نیست و عمل اخلاقی در غیبت معرفت انجام می‌گیرد، هرچند عامل در این امر مقصر است.

این توجیه کافی به نظر نمی‌آید؛ زیرا به هر حال، نمی‌توان انکار کرد که اراده غیر از درک است و معرفت غیر از تمایل و خواست است. تجارب شخصی و مشاهدات نشان می‌دهد که انسان لزوماً مطابق با دانش خود رفتار نمی‌کند. بخصوص دانش حصولی - بحثی که سقراط از راه دیالکتیک به دست می‌آورد و به تعاریف می‌رسید - قطعاً برای فضیلت کافی نیست، هرچند لازم و مفید است. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که فضیلت تنها با آموختن به دست نمی‌آید، بلکه تربیت و پرورش اخلاقی در کنار آموزش ضروری است.

از دیدگاه اسلامی، شاید بتوان گفت: گناه وقتی صورت می‌گیرد که انسان در غفلت باشد. غفلت همان جهل نیست، بلکه عدم توجه و تذکر است. بنابراین، گناه با اصل علم سازگار است، اما با علم زنده و فعال که همان توجه و تذکر است جمع نمی‌شود. بر اساس تعالیم اسلامی ذکر خدا، یاد مرگ و توجه به عواقب اعمال

معرفت نمی‌توان دانست که چه عملی موجب شکوفایی و سعادت روح می‌شود و نمی‌توان فضیلت را بر رذیلت ترجیح داد. پس معرفت، هم شرط لازم و هم شرط کافی برای فضیلت است. بدین ترتیب، برای سقراط عقل مبنای اخلاق است و بدین دلیل است که مشرب او را «عقلانیت اخلاقی» می‌گویند. عقل، هم تنها منبع شناخت ارزش‌هاست و هم تنها عامل و انگیزه عمل اخلاقی.

پس فضیلت از سنخ معرفت است و معرفت بالاترین فضایل، بلکه تنها فضیلت است. چون علم به هر خیری مستلزم عمل به آن خیر است، و برای داشتن هر فضیلتی معرفت کافی است، پس معرفت تنها فضیلت است و سایر فضایل مصادیق و موارد آن هستند؛ مثلاً، عدالت از برجسته‌ترین مظاهر فضیلت است. بدین سان، سقراط به وحدت فضایل می‌رسد و بر آن می‌شود که علم به خیر اصل فضیلت است. کسی که از یک فضیلت برخوردار باشد همه فضایل را خواهد داشت. کسی که عالم به خیر باشد عادل، شجاع و متقی نیز خواهد بود.

نتیجه دیگری که وی به دست می‌آورد این است که چون فضیلت معرفت است و معرفت آموختنی است، پس فضیلت آموختنی است و از راه تعلیم و تعلم می‌توان به فضیلت رسید که کلید خوشبختی (یودایمونیا)<sup>(۱۵)</sup> است. از این رو بود که سقراط به طور خستگی‌ناپذیری در کوی و برزن در جست‌وجوی دانش و کسب معرفت حقیقی بود. از نظر او، اصول کلی اخلاقی امور ثابت و مطلق می‌باشند که وی از راه استقراء و تعریف می‌کوشد آن اصول را کشف کند.

نظریه وحدت معرفت و فضیلت از قدیم‌الایام مورد تأمل و نقادی واقع شده است. ارسطو آشکارا این نظریه را ناتمام می‌دانست. از نظر وی، معرفت هرچند شرط لازم برای عمل اخلاقی است، اما شرط کافی نیست. انسان

عموم مردم قادر به تمییز خیر حقیقی از خیر پنداری نیستند، از این رو، انتخاب حاکمان در دموکراسی بر اساس شناخت خیر و فضیلت نیست. مورخان مخالفت سقراط با دموکراسی را یکی از عوامل قتل او توسط دموکرات‌ها به شمار می‌آورند.

نزد سقراط غایت تمام افعال انسانی سعادت است. عملی درست است که در نهایت برای انسان سودمند باشد. سعادت یا خیر اعلای انسانی از راه سلامتی و شکوفایی روح به دست می‌آید. و این، از راه برخوردار شدن روح از خیر است. اما برای رسیدن به خیر باید از برخی لذت‌ها صرف نظر کرد. هر لذتی به خیر منتهی نمی‌شود. مثلاً، می‌خوارگی و استعمال مواد مخدر ممکن است لذت‌آور باشد، اما خلاف خیر و نفع حقیقی انسان است. بنابراین، مواظبت از روح بزرگ‌ترین وظیفه انسانی است.

روح سالم، روح با فضیلت است. پس شناخت فضایل روح، شناخت سعادت است. اساس فضیلت تعهدی است که شخص نسبت به خود دارد. انسان سعادت‌مند، هم از فضیلت برخوردار است و هم از لذت، اما نه لذت‌های آنی و گذرا. اگر کسی عزتش را حفظ کند و به فضیلت پایبند باشد، هرچند ممکن است در کوتاه‌مدت دچار مشکلاتی گردد، اما هرگز به طور نهایی شکست نخواهد خورد. شکست واقعی دوری از فضایل است. از این رو آنکه به راستی دچار خسران می‌شود ستمگر است، نه ستم‌دیده.

### سقراط مدافع حقیقت و شهید حکمت

سقراط مدعی است از جوانی پیام‌های غیبی دریافت می‌کرده که او را از ارتکاب کارهای پست باز می‌داشت. گویند: خلسه و جذب بسیار بر او عارض می‌شد. از سخنانش برمی‌آید که وی برای خود نوعی مأموریت

بازدارنده انسان از گناه است. کسی که از سر جهل محض مرتکب خطایی شود عقل و شرع او را ملامت نمی‌کنند، گرچه ممکن است برای جهلش اگر از سر تقصیر باشد ملامتش کنند. حال اگر معرفت را نه صرف دانستن حصولی، بلکه آگاهی زنده فعال بدانیم، چنین معرفتی از فضیلت جدایی نخواهد داشت. اگر مراد سقراط از معرفت چنین معرفتی باشد، سخنش به دور از صواب نخواهد بود. البته راه رسیدن به چنین معرفتی تنها یادگیری ذهنی نیست، بلکه تربیت و تهذیب نفس نیز ضروری است.

از نظر سقراط، عمل بد ناخواسته و از روی جهل و عدم تشخیص خیر و سود است؛ از این جهت، سقراط مجرم را محتاج تعلیم می‌بیند، نه مجازات. به علاوه، مجازات و قصاص موجب صدمه دیدن روح می‌شود. با عفو روح تقویت، و با تنبیه روح تضعیف می‌شود؛ یعنی مجازات باعث می‌شود که شخصی که صدمه بدنی از کسی دیده است با عمل مقابله به مثل به روح خود نیز صدمه وارد کند. پس مجازات بیشتر به زیان مجازات‌کننده است تا مجرم مجازات‌شونده.

در این شکی نیست که عفو اگر موجب جری شدن مجرمان نباشد فضیلت است. اما اگر قرار باشد که برای هیچ جرمی مجازاتی نباشد و به نصیحت اکتفا شود، البته جهان جای زندگی نمی‌تواند باشد. با ترک مجازات، نه مجرمان از عملشان بازداشته می‌شوند و نه اگر ادامه دهند این وضعیت قابل تحمل خواهد بود. از این رو، این نظریه سقراط نیز، به صورتی که نقل شده است، واقع‌بینانه به نظر نمی‌آید.

از نظر سقراط، چون اساس ارزش‌ها معرفت است، حکومتی مطلوب است که بر پایه معرفت باشد. بدین روی، نزد او دموکراسی بدترین نوع حکومت است؛ زیرا در این نوع حکومت جاهلان حاکمیت می‌یابند. چون



استفاده است. برخی پنداشته‌اند که سقراط در دفاعیه‌اش، درباره بقای پس از مرگ تردید دارد و اظهار جهل می‌کند؛ چراکه می‌گوید: مرگ در هر حال خوب است، چه حیاتی پس از آن باشد و چه نباشد، چه به صورت یک خواب بدون رؤیا و چه حشر با خردمندان و شجاعان قدیم؛ و این سخن با آنچه در رساله فییدو آمده است در ناسازگاری است. اما حق این است که بین این دو سخن تهافتی نیست. سقراط در سخن نخست خود در آپولوژی در صدد ابراز تردید نیست، بلکه در این صدد است که بگوید در هر حال، از مرگ نباید هراسید. در اینجا او از جدال احسن استفاده کرده است و می‌خواهد بگوید حتی بنا بر نظر کسانی که قایل به حیات پس از مرگ نیستند، نباید از مرگ هراسید. وی در دادگاه خطاب به مخالفانش می‌گوید:

اگر مرا به مرگ محکوم کنید، شما بیش از من زیان خواهید برد. ملتوس و آنتیوس نمی‌توانند به من بدی کنند؛ زیرا نظم جهان اجازه نمی‌دهد که بدان به خوبان زیان برسانند. آنان می‌توانند مرا بکشند، یا از کشور برانند، یا از حقوق اجتماعی محروم سازند و شاید این امور در نظر دیگران بدبختی بزرگی به شمار آید، ولی در نظر من چنین نیست. بدبخت کسی است که مانند آنان بکوشد تا کسی را برخلاف عدالت از میان بردارد. از این‌رو، آتنیان! من برای خود از خود دفاع نمی‌کنم، بلکه در اندیشه شما هستم تا با کشتن من دست به گناه نیالایید و در برابر خدا مرتکب کفران نعمت نشوید؛ چه اگر مرا از میان بردارید به آسانی نخواهید توانست کسی پیدا کنید که مانند من از جانب خدا به یاری شهر شما فرستاده شده باشد. (۱۸)

سقراط حاضر نمی‌شود برای گریز از مرگ تن به خواری دهد و طلب بخشش کند: «نه هنگام دفاع از خود آماده

الهی قایل بود. در دفاعیه‌اش در دادگاه می‌گوید پیامی الهی دارد که باید به مردم برساند: «آتنیان، شما را دوست دارم و محترم می‌شمارم. ولی فرمان خدا را محترم‌تر از فرمان شما می‌دانم. از این‌رو، تا جان در بدن دارم از جست‌وجوی دانش و آگاه ساختن شما به آنچه باید بدانید دست برنخواهم داشت و هرگاه یکی از شما را بینم به عادت پیشین خواهم گفتم: ای مرد، با آنکه اهل آتن هستی، یعنی شهری که به دانش و نیرو مشهورترین شهر جهان است، چگونه شرم نداری از اینکه شب و روز در اندیشه سیم و زر و شهرت و جاه باشی، ولی در راه دانش و بهتر ساختن روح خود گامی بر نداری؟» (۱۶)

توجه به خُلق نیکو، زهد، حالات معنوی و بی‌اعتنایی او نسبت به مرگ از یک سو، و حکمت اخلاقی و الهی او از سوی دیگر، موجب گردیده که برخی برای او نوعی نبوت قایل گردند. (۱۷) در هر صورت، اگر آنچه در آپولوژی از دفاعیات سقراط آمده است متن یا مضمون سخنان خود سقراط باشد بی‌شک، باید او را مردی الهی شمرد. شنیدن پیام الهی، کوشش خالصانه برای انجام وظیفه الهی، عدم هراس از مرگ در قبال انجام وظیفه، بی‌رغبتی به دنیا و تعلیم و خیرخواهی بی‌مزد و منت مردم، پایبندی نامشروط به حقیقت و عدالت، و حفظ عزت و آزادی به قیمت از دست دادن جان برخی از ویژگی‌های سقراط است که دفاعیه او آشکارا حکایت از آن دارد.

تأمل در مجموع سخنان منتسب به سقراط جای تردیدی نمی‌گذارد که وی اعتقادی راسخ به حیات پس از مرگ داشت. آنچنانکه در فییدو آمده است، سقراط پس از محکومیتش به مرگ، آن را آغاز سیر آزاد نفس برای به دست آوردن حکمت می‌شمارد که فیلسوف راستین طالب آن است و چهار برهان بر جاودانگی روح اقامه می‌کند. این اعتقاد از دفاعیه سقراط نیز به روشنی قابل

**پی‌نوشت‌ها** .....

1. Damon.
2. Archelaus.
- ۳- درباره سقراط بنگرید به: دیوگنس لائرتیوس، *حیات فیلسوفان نامدار*، ترجمه حسین کلباسی اشتری.
- ۴- شرف‌الدین خراسانی، *از سقراط تا ارسطو*، ص ۶۴.
5. Aristophanes.
- ۶- به هر حال، برای آشنایی عمیق با اندیشه‌های سقراط باید به دوره آثار افلاطون رجوع نمود.
- ۷- درباره تأثیر سقراط بر متفکران پس از خود تا به امروز، ر.ک: A Companion to Socrates, Edited by Sara Ahhel-Rappe and Rachana Kamtekar.
- ۸- ر.ک: فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ج ۱ (یونان و روم)، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، ص ۱۳۸-۱۴۷.
9. C.C. W. Taylor, *Routledge History of Philosophy*, v. 1, From the Beginning to Plato, p. 323.
10. Chaerephon.
- ۱۱- امیر جلال‌الدین اعلم، *فیلسوفان یونان و روم*، ص ۶۱.
- ۱۲- ر.ک: یحیی مهدوی، *شکاکان یونان*، ص ۳۷-۳۹.
13. Induction.
14. Definition.
15. Eudaimonia.
- ۱۶- افلاطون، *دوره آثار افلاطون*، ج ۱ (آپولوژی)، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، ص ۲۶.
- ۱۷- از جمله بنگرید به مقاله «هنر نزد افلاطون»، در: محمود بینای مطلق، *نظم و راز*.
- ۱۸- همان، ص ۲۷.
- ۱۹- همان، ص ۳۷.

**منابع** .....

- اعلم، امیر جلال‌الدین، *فیلسوفان یونان و روم* (از دانشنامه ملخص فلسفه و فیلسوفان غرب)، تهران، بوستان توحید، ۱۳۷۸.
- افلاطون، *دوره آثار افلاطون*، ج ۱ (آپولوژی)، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۶.
- بینای مطلق، محمود، *نظم و راز*، تهران، هرمس، ۱۳۸۵.
- خراسانی، شرف‌الدین، *از سقراط تا افلاطون*، تهران، دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۶.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ج ۱ (یونان و روم)، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- لائرتیوس، دیوگنس، *حیات فیلسوفان نامدار*، ترجمه حسین کلباسی اشتری، تهران، فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲.
- مهدوی، یحیی، *شکاکان یونان*، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۶.
- Ahhel-Rappe, S. and Rachana Kamtekar (eds.), *A Companion to Socrates*, Oxford, Wiley Blackwell, 2009.
- Taylor, C.C.W. ed. *Routledge History of Philosophy*, v. 1, From the Beginning to Plato, London, Routledge, 2003.

بودم برای گریز از خطر به کاری پست تن دردم و نه اکنون از آنچه کرده و گفته‌ام پشیمانم، بلکه مردن پس از آن دفاع را از زندگی با استرحام و زاری برتر می‌شمارم؛ زیرا سزاوار نمی‌دانم که آدمی چه در دادگاه و چه در میدان جنگ از چنگال مرگ به آغوش ننگ بگریزد.» (۱۹)

**نتیجه‌گیری**

موضوع محوری حکمت سقراطی معرفت و فضیلت است که از نظر وی جدایی‌ناپذیرند. آن‌گونه که در تاریخ فلسفه حکایت شده است، حیات سقراط در طلب بی‌وقفه معرفت و دفاع از فضیلت گذشت. او برای زندگی بدون معرفت ارزش زیستن قایل نبود. سقراط نه تنها خود در جست‌وجوی معرفت بود، بلکه می‌کوشید کام تشنه دیگران را نیز سیراب کند. اما او برای این کار روشی ویژه داشت. ابتدا نظر مخاطب را درباره موضوعی می‌پرسید. آن‌گاه پرسشی دیگر طرح می‌کرد. سپس نشان می‌داد که بین سخن اخیر مخاطب و سخن نخست او ناسازگاری هست و بدین طریق، او را به جهلش آگاه می‌ساخت و از او می‌خواست با سقراط در جست‌وجوی دانش و یافتن پاسخ درست به سؤال طرح‌شده همراه‌گردد. خودشناسی، فضایل اخلاقی و سعادت بیش از هر چیزی موضوع تأمل سقراط بود. اهمیت دادن به عقل و پایبندی به مقتضیات عقل، جست‌وجوی بی‌پایان حقیقت از راه استقراء و تعریف و استدلال و نقد، آمادگی برای پذیرش نقد و بازنگری در مفروضات خود، و پایبندی عملی به باورهای خود برخی از وجوه برجستگی سقراط می‌باشند. از این روست که می‌توان به سقراط به عنوان یکی از آموزگاران بزرگ حکمت و الگویی از فرزاندگی نگریست.